

فضل الله المجاهدين على القاعدين اجر أعزيماً



زندگینامه و دفاعیات
مهدی رضائی

www.KetabFarsi.com

دفاعیات و زندگی‌نامه مهدی رضائی

www.KetabSaz.com

مجاهد شهید

مهدی رضائی "مقداد" ۱

اردیبهشت ۱۳۳۲ - شهادت

در زیر شکنجه ۱۵ شهریور ۱۳۵۱

انقلابی ۱۹ ساله و فرزند دلاور خلق ایران که بعد از ۴ ماه تحمل شکنجه،
او را در بیدادگاه شاه جنایت پیشه به سه بار اعدام محکوم کردند و در زیر
سبعانه‌ترین و بی سابقه‌ترین شکنجه‌ها کشتند.

"هدف ما چیزی جز بهروزی خلق و درهم شکستن هر گونه
روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم اسلامی
در جامعه‌ای آزاد، بی طبقات و توحیدی، جامعه ایده‌آل ماست."

از متن دفاعیات مهدی دلیر در

بیدادگاه شاه وطن فروش

۱- مقداد نام یکی از شهیدان قهرمان است و مهدی نام او را بعنوان
نام مستعار برای خود برگزیده بود.

متن دفاعیات مجاهد شهید مهدی رضائی در بیسدادگاه نظامی شاه

خاتمان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

"وما لكم لاتقاتلون في سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء ولولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنك وليا و اجعل لنا من لدنك نصيرا." (نساء ، ۷۴)

"چرا پیکار نمیکنید در راه کسانی که در جامعه مورد ستم قرار گرفتند از مردان و زنان و کودکان ، کسانی که فریاد میزنند ، پروردگارا ما را از این سر زمین که بما ستم میشود نجات بده و از نزد خود دوست و یاور برای ما بفرست ."

ما پیروان محمد (ص) بزرگ و رهرو مکتب علی (ع) هستیم ، و همچنان که او میگوید زندگی میکنیم : اما والدی فلق الحبه و برء النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر ، و ما اجذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم ولا سغب مظلوم لألقیب حبلیها علی قاریها و لسقیت آخرها بکس اولها و لألفیتم دنیاکم هذه ازهد عندی من عفظه عنز (نهج البلاغه صفحه ۴۳ - خطبه ششقیه)

("اگر خداوند از دانشمندان و دانایان پیمان نگرفته بود که هرگز بر سیری ظالم و گرسنه مانند مظلوم راضی نباشند هر آینه ریسمان و مهارشتر خلافت را برکوهان آن می انداختم تا هر جا که خواهد رود و در هر خارزاری که خواهد بچرد و متحمل بار ستم و گمراهی هر ظالم و فاسقی بشود همچنانکه در گذشته کردم ، اکنون نیز خلافت را وامیگذاشتیم ، زیرا که فهمیده‌اید که این دینای شما نزد من خوارتر و بی ارزشتر از یک عطسه بزرگ است . علی علیه السلام ."

من در خانوادهای مذهبی متولد شدم ، پدرم پیشه‌ور ساده‌ای بود و از کودکی آیات انقلابی قرآن در گوشم زمزمه میشد . از زمانی که خود را شناختم

تحت تاثیر و تربیت برادر شهیدم احمد که دانش وسیعی در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی و همچنین اطلاعات وسیعی در مورد جهان بینی انقلابی اسلام و قرآن و نهج البلاغه داشت پرورش پیداد کردم. برادر شهیدم احمد میتوانست با دانش وسیع و ایمان خلل ناپذیرش مربی خوبی برای من باشد. که واقعاً هم بود. بتوصیه او مطالعاتم را در زمینه‌های اسلامی و همچنین اجتماعی و سیاسی شروع کردم و از دانش و شخصیت او آموزشهای زیادی میدیدم.

هنگامیکه در اول شهریور ماه ۱۳۵۰ عده‌ای از انقلابیون از سازمان مجاهدین خلق ایران، در اثر اشتباه در تماس با یک عنصر ساواکی شناخته و دستگیر شدند. رضا و دامادمان مهندس عبدالصمد ساجدی‌ان نیز جزو دستگیر شدگان بودند. یکماه بعد برادر ۱۸ ساله‌ام ابوالقاسم در حالیکه هیچگونه اطاعتی از فعالیت تشکیلاتی نداشت بعنوان گروگان و انتقام، از طرف ساواک دستگیر و زندانی و شکنجه شد.

من در این هنگام منزل و دانشکده را ترک کردم و به صفوف مجاهدین پیوستم. در اوائل اطلاعات سیاسی و اجتماعی من کامل نبود و طی بحث‌ها و مطالعاتی که با برادران مجاهدیم داشتم با اهداف انقلابی و انسانی آنها آشنا شدم، در ابتدا اتاقی اجاره کردم و به تنهایی در آنجا زندگی میکردم. ماه برادر یعنی احمد و رضا و من همواره در طول فعالیت مخفی خود، جدا از هم و در گروه‌های مختلف سازمان مجاهدین فعالیت میکردیم و با هم ارتباط نداشتیم.

در اوایل آذرماه، برادر مجاهدیم رضا که از اعضای کمیته مرکزی سازمان مجاهدین بود توانست از زندان اوین بگریزد. این موضوع که خشم ساواک را برانگیخته بود باعث شد که پدر ۶۰ ساله‌ام را دستگیر و مدت سه ماه زندانی کردند و باین ترتیب که خانواده ما که ۵ نفر از اعضایش را از دست داده بود بی سرپرست شد. مادر مهربانم سرپرستی ۴ خواهر و همچنین اداره زندگی را

بعهدہ گرفت .

در بہمن ماہ سال ۱۳۵۰ طی زد و خوردی کہ بین ماہوران ساواک و برادرہ احمد صورت گرفت ، احمد بہ شہادت رسید . در این زد و خورد احمد شہید با قاطعیت و شجاعتی در خور یک انقلابی ۴ نفر از مزدوران جنایتکار ساواک را کشتہ و چند نفر را زخمی کرد . بعد از شہادت برادرہ احمد مجاہد شخصی دیگر بنام حسین رابط من با تشکیلات بود . من ہنوز آموزش میدیدم و در عملیاتی شرکت نداشتم ، و فقط بعد از چند ماہ کم کم در عملیاتی کہ از جانب خود و دیگران تدارک دادہ میشد ، شرکت میکردم . موج ترور و کشتاری کہ ساواک و شہربانی علیہ انقلابیوں براہ انداختہ بود ، باعث میشد کہ ما برای دفاع از خود و آرمانہاں مسلح باشیم .

هدف ما ابتدا تبلیغ مسلحانہ بود و با وضعیتی کہ رژیم فراہم آورده بود و موج ترور و خفقان کہ ایجاد کردہ بود و ہرگونہ خواست عادلانہ روشنفکران و کارگران و دہقانان را با مسلسل و گلولہ بخون میکشید ، ما چارہای جز تعرض مسلحانہ علیہ پلیس و غارتگران نداشتیم . تعرض شرط بقا ، ما بود . پلیس کمز بہرور وقتل ما بستہ بود ، ما ہم برای دفاع چارہای جز مقاومت مسلحانہ نداشتیم .

ہنگامیکہ در بیرون زندان بودم عملیاتی از جانب ما صورت گرفت ، یکی از این عملیات انفجار مجلہ "این ہفتہ" بود . توضیحی میدہم در مورد انفجار مجلہ این ہفتہ :

این مجلہ کہ با انتشار تصاویر منافی عفت یک هدف موزیانہ استعماری را دنبال میکرد و باین ترتیب مجدانہ در فاسد کردن جوانان معصوم وطن ما کوشش میکرد . چندین بار از طرف ما و دیگران تہدید بہ خود داری از این کار شد ، ولی مدیر آن کہ خود حمایت دولت و دستگاہہای مسئول برخوردار بود و طبعاً با ہدفہای استعماری کہ دنبال میکرد مورد حمایت بود بکار خودش شدت و توسعہ میداد . وقتیکہ بارہا تذکر دادیم و مسموع واقع نشد آنجا را

منفجر کردیم ، و با این عمل توانستیم مانع از انتشار این مجله شویم ، و این عمل مورد تأیید همه کسانی قرار گرفت که از هدفهای ضد انسانی و استعماری این نوع مجلات فاسد کردن جوانان و دور ساختن آنان از فکر کردن بمسائل اجتماعی و دردهای جامعه ما میباشد .

ترهیت چنین نسلی خواست امپریالیسم و خواست رژیم است که از این نوع اقدامات حمایت میکنند . اینها نشان میدهد که تا چه حد ادعاهای دستگاه تبلیغاتی که ما را نامسلمان و خود را مسلمان و حامی اسلام و مسلمانان میدانند دروغ و حيله گرانه است .

در انفجار این مجله البته من دخالتی نداشتم ، بعداً متوجه شدم ، که پنج نفر از کارکنان و مدیران مجله مجروح شده‌اند ، با اینکه مدیران و کارکنان مجله هم از نظر ما افرادی خائن و مستحق مجازات بودند ، چون همه در تنظیم مجله سهیم بودند ، ولی سعی ما بر این بود که زمان عمل طوری انتخاب شود که بمردم عادی خساراتی وارد نیاید ، و حتی در صورت امکان به کارکنان مجله هم آسیبی نرسد ، بلکه تنها دفتر مجله منفجر شود . بهمین دلیل تصمیم بر این شده بود که با تلفن کارکنان دفتر مجله را از وجود بمب آگاه کنیم تا آنجا را تخلیه کنند ، ولی بعلمت خراب بودن تلفن نتوانستیم تماس بگیریم و بمب منفجر شد و کارکنان مجله هم آسیب دیدند .

موضوعی که ما در کلیه عملیات بعنوان یکی از اصول قبول کرده‌ایم جلوگیری از خسارت بمردم است و بهمین دلیل کلیه عملیاتی که انجام شده در

ساعاتی صورت گرفته که کسی در محل نبوده است. مثلاً ۴/۵ صبح یا ساعات آخر شب، در مورد این انفجار هم پیش بینی‌های لازم به عمل آمده بود مثلاً تصمیم بر این شده بود که بمب در محلی از دفتر مجله کار گذاشته شود که در موقع شکستن شیشه‌های بزرگ به سر مردمی که در کوچه رفت و آمد میکردند نریزد، و این موضوع رعایت شد.

ما هرگز قصد ناراحت کردن مردم را نداریم. اگر در مواردی اتفاقات غیر قابل پیش بینی صورت میگیرد چاره‌ای نیست. ولی علیرغم تمام اینها گروه عمل کننده در مجله این هفته مورد انتقاد کمیته مرکزی قرار گرفت که چرا پیش‌بینی‌های لازم در مورد تلفن کردن بعمل نیاورده بودند.

در جریان پاسگاه راهنمایی سرچشمه من بمب را که دست‌ساز بود و خفیف در کنار پاسگاه کار گذاشتم و دورتر از پاسگاه منتظر ایستادم، تا از نتیجه‌اش مطلع شوم. در این موقع عابری آمد کنار پاسگاه نشست و با بمب شروع به ور رفتن کرد و چون نمیدانست بمب است. آنرا برداشت تا به پاسگاه اطلاع دهد. من در این هنگام ناراحت شدم. فکر کردم اگر بمب در دست‌عابر منفجر شود یا مجروح میشود یا بقتل میرسد. قیافه زن و فرزند این فرد بیگناه در نظرم مجسم شد و با وجود آگاهی بخطرهای و مصائبی که برایم در بر داشت، تصمیم گرفتم که مانع از انفجار بمب شوم ولی عابر که نمیدانست این بمب است ناآگاهانه سیمهای بمب را قطع کرده بود. آن شب از شدت‌تأثر خوابیدم. هنگامیکه در زندان بودم از شدت‌خبر مادر و دختری که در هنگام انفجار ماشین حامل ژنرال پرایس کشته شده بودند، ساعتها گریستم، بعداً معلوم شد که این مادر و دختر هدف گلوله‌های مسلسل محافظین ژنرال که تصور میکردند انقلابیون با بسر کردن چادر زنانه قصد استتار و فرار دارند، قرار گرفتند. و به شهادت رسیده‌اند. رژیم با وارونه جلوه دادن حقایق در این قضیه قصد بی‌آبرو کردن و تهمت زدن بانقلابیون را داشته‌اند. من شخصاً

با هر گونه اقدامی که بضر مردم باشد مخالف بودم و برادرم رضا و رابطم حسین و بطور کلی همه افراد سازمان این عقیده را داشتند. اگر در مواردی اتفاقاتی رخ داده است که بمردم ضرر رسیده، این متوجه بی تجربگی و یا سهل انگاری مبارزین بوده، ولی در اکثر مواقع اتفاقاتی بوده که نمیشد پیش بینی کرد.

من اکنون با اجازه رئیس دادگاه از دادستان سئوالی دارم که مطرح میکنم: آقای دادستان تا بحال عده زیادی از جوانان انقلابی و پاک ملت ما در این دادگاه محاکمه شده‌اند، عده‌ای را بحبسهای طولانی و عده‌ای رارهسپر میدانهای تیر کرده‌اید. من از شما میپرسم آیا هرگز از خودتان پرسیده‌اید چرا این جوانان انقلابی دست باسلحه برده‌اند بنابراین بهتر است از من و قبل از هر چیز این سئوال بود که انگیزه من و اشخاص نظیر من چیست؟ و اصولاً انگیزه ایدئولوژیک ما کدام است؟ به تائید خود شما جوانانی که تاکنون محاکمه و باصطلاح محکوم شده‌اند از نخبه‌ترین افراد مملکت بوده و هستند و از تمام مواهب زندگی چیزی کم نداشته‌اند. من میگویم که نه شغل و نه پول، نه مقام، نه اتومبیل و نه زندگی مرفه نمیتواند ما را فریب دهد. ما به هیچکدام از این‌ها دلبستگی نداریم، زیرا قبلاً میتوانستیم دارای همه اینها باشیم و بوده‌ایم. دادستان در مورد ما گفت: که ما دارای عاطفه نیستیم، علائق خانوادگی را گسسته و ترک خانواده را کرده‌ایم. آیا تصور میکنید که ما عاطفه نداریم؟ باید بگویم که ما نه تنها به خانواده‌های فداکار خود علاقه مندیم، بلکه به خلق ستمدیده خود عشق میورزیم. کوچکترین ناراحتی و رنج ستمدیدگان برایمان قابل تحمل نیست. از شما که در دادگاه حضور دارید میپرسم: از دادستان - آیا وقتی که می‌شنوید در سرمای چنددرجه‌ای صفر زمستان شخصی در مرکز پایتخت در همین خیابان مولوی و میدان گمرگ از شدت سرما یخ میزند و یا از گرسنگی باوضع فجیعی جان میسپرد و می‌میرد، دردآور نیست؟

آیا وقتی که از سیستان و بلوچستان می‌شنوید که دسته دسته مردم فقیر و گرسنه برای سیر کردن شکم خود ترک خانه و خانواده خود را میکنند، بدنهای شما نمی‌لرزد؟ یا جریان زلزله خراسان باعث تاسف نیست؟ درست است که زلزله حادثه‌ای است طبیعی و ممکنست در هر کجای دنیا اتفاق بیفتد، ولی ببینیم که مسئولان با این مسئله چگونه برخورد کرده‌اند. اولاً بتصدیق هر کس که از این مناطق دیدن کرده، خرابیهای فراوان بعلت فقر این مردم و خرابی خانه‌های خشت و گلین بوده است. در تمام این منطقه خانه آجری وجود نداشته است تازه وقتی زلزله خرابی بار آورد مسئولین چه کردند؟ مسئولین راه افتادند و رفتند در وسط آن همه خرابی و با صرف بودجه‌های گزاف چنان برای خودشان وسائل راحت و آسایش بر پا کردند و چنان حیف و میلی راه انداختند که شاید در خانه شخصی خودشان این همه حیف و میل نمی‌کردند، مردم از نان شب خودشان زدند و برای کمک به زلزله‌زدگان شتافتند، ولی کسی این مردم را به آنجا راه نداد.

رئیس دادگاه: باید با اطلاعاتان برسانم که همه این کمکها به آسیب دیدگان رسیده است.

اینها را از خودم نمی‌گویم، برادر شهیدم احمد که بعنوان کارشناس سازمان برنامه برای رسیدگی به نحوه کمک به آسیب دیدگان به کاخک (خراسان) رفته بود، میگفت: در حالیکه وضع مردم زلزله زده بطرز اسف انگیزی بود. مسئولین امر بهترین زندگی و میهمانیها و شب نشینیها را تشکیل میدادند که احمد شهید در هیچکدام اینها شرکت نکرد و شبها با زلزله‌زدگان در چادر بسر میبرد. مشروبهای خارجی بود که دائماً مصرف میشد. مردم زلزله زده از سنگی رنج میبردند و غذاهای زیادی سفرهائی که برای این مسئولین پهن میشد همه دور ریخته میشد. برای دیدار یکساعته فرج از این منطقه ۲۴ ساعته مستراح فرنگی ساختند، برق کشیدند، از مشه‌د سرویسهای غذا خوری چینی گل و وارد کردند لوله کشی سر هم بندی کردند همه اینها برای

همان یکساعت بود و بعداً دو باره بعوض کمک باین مردم گرسنه شب نشینیها بود و پارتیهای مجلل، همه کمکهای مردم هم بدلخواه دولت و به توصیه ثروتمندان گناباد صرف ساختمان و تاسیسات در آنجا شد، اینها همه از ماهیت ضد مردمی رژیم سرچشمه میگیرد. مگر در قیر و کازرین چه گذشت؟ اکثر مردم فقیر و ستمدیده قیر و کازرین بر اثر سهل انگاری مسئولین درزیر آوار جان سپردند و به آنها کمک نرسید. ولی روزی که تنها شاه برای یکساعت توقف به قیر و کازرین رفت، فوج فوج هلیکوپتر سرباز و محافظ و وسائل به قیر و کازرین می آورد. اگر این همه سرباز و وسائل و هلیکوپتر در همان روزهای اول زلزله نه برای محافظت شاه بلکه برای کمک این مردم می آمدند، بسیاری نجات پیدا میکردند. همه کمکهایی که باین مردم شد از طرف مردم جهرم بود. و تبلیغاتش برای رژیم و شیروخورشید سرخ.....

عوامفریبی را بس کنید. اگر ادعای خدمت بمردم را میکنید، خدمت کنید. ولی ماهیت ضد مردمی شما با اینهمه دزدی و چپاول از طرف مسئولین خدمت بشما نمیدهد... شما میگوئید تحول بوجود آورده اید کسی نمیتواند ساختن سد و کشیدن برق و جاده کشی را انکار کند ولی هدف از اینها چه بوده است. از زمینهای زیر سد دز که بعد از سد آسوان در خاورمیانه از بزرگترین سدهاست، چه کسی سود میبرد بهترین زمینهای سد متعلق به یک فامیل از هزار فامیل است!

رئیس دادگاه: به افراد کاری نداشته باشید.

مهدی: من از شخص مخصوصی نام نبردم. همه این زمینها در اختیار سرمایه داران خارجی قرار گرفته است، هاشم نراقی سرمایه دار تبعه آمریکا است و در آن مارچوبه میکارند. مارچوبه برای چه کسی؟ برای مردم آمریکا، تازه تمام این کشت و کارها مکانیزه است و نمیشود دلخوش کرد که لااقل کارگران را به کار مشغول میکند. و بمردم ما سود میرساند.

لازم میدانم برای بیان اهداف و آرمانهای خودمان مختصراً در مورد
ایدئولوژی مورد اعتمادمان صحبت کنم. ما به اصالت انسان معتقدیم و تکامل
انسان و جامعه انسانی را بزرگترین هدف میدانیم.

انسانیکه در سیر تکاملی جهان ارزنده‌ترین پدیده‌های خلقت است
هدفش از زندگی خوردن و خوابیدن نیست بلکه کشف صفات عالی الهی و
متصف شدن به چنین صفاتی است. هدف لقاءالله است. یعنی رسیدن
بعالیترین درجات کمال و صفات الهی، هدف ما فراهم آوردن چنان شرائطی
است که همه انسانهای تحت آن شرایط به آخرین کمال و انسانیت برسند.
اگر انسان برای بدست آوردن لقمه نانی به پست‌ترین صورتهای متشبهت بشود
از این هدف عالی دور افتاده است.

هدف ما چیزی جز بهروزی خلق و در هم شکستن هر گونه روابط ظالمانه
اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم عالیه اسلامی در جامعه نیست
جامعه‌ای آزاد، بی طبقات و توحیدی، جامعه ایده‌آل ماست.

ممکن است این حرفها برای شما قابل درک نباشد ولی سعی میکنیم
بصورتی مطرح کنم که مورد تائید فرد فرد شما قرار گیرد. اگر چه بخوبی
میدانم شما به چه می‌اندیشید. ما برای رسیدن به چنین هدفی عالی و انسانی
راهی جز اسلحه نمی‌بینیم. در جائیکه هر ندای حق طلبانه با زور سرکوب
و بخون کشیده میشود، آیا راهی جز انقلاب مسلحانه، جز توسل به تفنگ
باقی میماند. وقتی رهبر مملکت در سازمان برنامه راجع باین موضوع که
مسئولین امر خیانت کردند صحبت میکرد، من از شما میپرسم آیا کسی از این
خیانتکاران در این دادگاه محاکمه شد؟ اگر چنین چیزی شده بیان کنید.
کدام خیانتکاران؟ این خیانتکاران همانها هستند که یک تلفن آنها مو را
بر بدن بسیاری از شماها راست میکند. پس معلوم میشود که همه این جارو
جنگالها عوامفریبی است.

دادستان ما را متهم به قتل و غارت مردم میکند. ما را متهم میکند که در خفا نقشه قتل مردم را میکشیم! آیا کسانی که در ماه ۱۰ - ۱۵ - هزار تومان حقوق داشته و در زندگی چیزی کم نداشته‌اند و اکنون خانه و شغل خود را رها کرده و در یک اطاق روی یک گلیم و با حداقل شرایط، زندگی میکنند و برای سعادت خلق یک زندگی دلهره آور و سخت را میگذرانند، آیا میتوانند غارتگر اموال خلق باشند؟ مگر اینها در زندگی خود صاحب همه چیز نبودند؟ من خودم در مدت فعالیت مخفی‌ام که تمام موجودی و وسائل در آن ۱۰۰ تومان نمی‌ارزید. در زمستان وسیله‌ای برای گرم کردن خود نداشتم و از شدت سرما همیشه بیمار بودم و تمام بدنم درد میکرد و باید بگویم که غذایم در روز از یک نان و مقداری پنیر تجاوز نمیکرد (تاثر حضار) باز میگویم کشتن مردم هرگز هدف ما نبوده است. هدف ما غارت اموال مردم نبوده است ما نقشه قتل مردم را نکشیده‌ایم، بلکه برای بهروزی خلق برای کمک بمردم تا پای جان کوشیده‌ایم. بما که جان بر کف به هموطنان و وطن خود عشق میورزیم خائن نگوئید. خائنین را همه مردم ما میشناسند خائن کسانی هستند که خیاطشان فرانسوی، آشپزشان خارجی، آرایشگرشان خارجی و مخارج روزانه‌شان برابر است با مخارج دوسال یک دهقان، حالا ما خائن و وطن فروش هستیم؟

رئیس دادگاه: در مورد اتهامات خود صحبت کنید.

مهدی دلیر - در مورد اتهامات از جانب خودم و وکیل مدافع بحد کافی توضیحاتی داده‌شده است. اگر این توضیحات فایده‌ای داشته باشد همینقدر کافی بوده است. حکم از پیش تعیین شده که این بازیهارا ندارد من خواستم برای موضوعات کلی بحث شود و روشن شود که چرا بهترین جوانهای میهن ما که در کار و تحصیل، نیکی، صفا، صمیمیت و احساس مسئولیت شهرت داشته‌اند بمبارزه روی آورده‌اند.

بجای مبارزه با معلولها باید با علت مبارزه شود و برای مبارزه با علتهاست که دست به اسلحه بردهایم. تا بحال عملیات نظامی فراوان انجام شده است که ممکن است لطماتی در این میان بعال و جان مردم وارد شده باشد، در حالیکه قبلاً تذکر دادم، در عملیات خود کلیه پیش بینی های لازم را برای جلوگیری از لطمه وارد آمدن بمردم میکنیم. ما بخاطر سعادت و آزادی همین مردم است که مبارزه میکنیم ولی بالاخره مبارزه هست و همه کس در آن سهیم. همانطور که ما جان خود را و همه چیز خود را در راه انقلاب فدا میکنیم مردم هم طبیعتاً ممکن است در این میان چیزهایی را از دست بدهند ولی ما اتهاماتی را که از جانب رژیم جنایتکار بما وارد میشود نمی پذیریم. در کلیه برخوردهائی که بین انقلابیون و پلیس رخ داده است این پلیس بوده است که بروی مردم بیگناه تیراندازی کرده است نه انقلابیون، این راهمه شاهدین این ماجراها میدانند فقط انقلابیون رادیو و تلویزیون ندارند تا حقایق را روشن کنند و رژیم با سیاست و دروغ و فریب، گناه این جنایتها را بگردن ما می اندازد. در هر صورت اگر لطماتی در حین عملیات ما بمردم وارد شده است، ما از پیشگاه خلق ایران پوزش میخواهیم.

در کیفر خواست ما را متهم بارتباط با بیگانگان کرده اند. ما ایرانی تاریخ سرشار از مبارزه و پیکار خود افتخار میکنیم، و دخالت هیچ کشوری را در امور خود نمی پذیریم و بهمین دلیل است که برای بریدن دست بیگانگان و غارتگران امپریالیست مبارزه میکنیم.

در خاتمه از شکنجه صحبت میکنم: این شیوه همقطاران شماست که جوانان انقلابی میهن ما را زیر شکنجهها وحشیانه و رذیلانه میگیرند خود من ۱۵ روز زیر شکنجه بودم و فشار خونم به ۵ رسیده بود، ۲۰ کیلولاغر شده بودم، برای آماده کردن من برای شرکت در دادگاه یک ماه در بیمارستان بودم. مرا با اجاق برقی بطوری سوزانده اند که از راه رفتن عاجز بودم،

روی زمین روی سینه خود حرکت می‌کردم . این ماهیت واقعی رژیم است که ما با آن به‌بارزه برخاسته‌ایم . سر تا پای این رژیم جنایت است و بی‌شرمی و هرزگی . یعنی می‌خواهید وانمود کنید که از این شکنجه‌ها اطلاعی ندارید ، اطلاع ندارید که یاران انقلابی ما را در زندانها در زیر شکنجه بقتل می‌رسانند ! من بخوبی میدانم که سزای گستاخی من بعد از دادگاه‌ها هم شکنجه است بگذار شکنجه کنند ، بگذار رگ و پوست ما در راه خلق فدا شود . تا ظلم هست مبارزه هست و تا مبارزه هست شکست و پیروزی هست . ولی سرانجام پیروزی از آن خلق است " این را من نمی‌گویم ، این را تاریخ می‌گوید ، اینرا نبرد قهرمانه خلق ویتنام می‌گوید ، این را خلقها می‌گویند و خلقها حقیقت را می‌گویند .

هدف ما چیزی جز مضمون آیه شریفه‌ای که از قرآن انقلابی بیان کردم نیست . باز تاکید می‌کنم که اگر در اثر عملیات ما باز هم لطماتی بمردم وارد شود اتفاقاتی است که هرگز مورد دلخواه ما نیست . ولی خلق ما که خود را آماده قربانی دادنهای بیشمار در نبرد آینده می‌سازد ، اجازه نخواهد داد که دشمن از این حوادث بهره برداری کند .

در پایان سخنانم به آیه شریفه‌ای از قرآن انقلابی اشاره می‌کنم :

ونريدن ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم الائمه و نجعلهم الوارثين "

ما اراده کرده‌ایم تا برای کسانی که در زمین به آنها ستم روا میشود رهبرانی بفرستیم و آنها را وارثین بر حق جهان سازیم (قصص آیه ۵)

يا ما سر خصم را بکوبيم به سنگ يا او سر ما بدار سازد آونگ
القصة در اين زمانه پر نيرنگ يك کشته بنام به که صدزنده به ننگ

(بنام خدا و خلق قهرمان ایران)

بسم الله الرحمن حيم " و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والودان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظلم اهلها واجعل لنا من لدنک نصیرا (سوره نساء آیه ۷۴)

"چرا پیکار نمیکنید در راه خدا و در راه ستم دیدگان - از مردان و زنان و کودکان - کسانی که فریاد برمیدارند پروردگارا ما را از سرزمینی که در آن بر ما ستم میکنند نجات بده و از جانب خودت دوست و یآوری برای ما بفرست."

ما دقیقاً بخاطر پاسخ دادن باین ندای عادلانه است که بمبارزه پرداخته‌ایم. این سرزنش پروردگار و فریاد خلق تحت ستم ماست که ما را متوجه مسئولیت بزرگ خود بعنوان پیکار جویان پیشاهنگ این راه ساخته است. ما در عمل این حقیقت را دریافته‌ایم و مصمم به ادامه پیروزمند این پیکار عادلانه هستیم.

در دادگاه بدوی در مورد پرونده اتهامی من باندازه کافی از جانب وکیل مدافع و خودم توضیحاتی داده شده است. و امروز هم اگر نقاط ابهامی باقی مانده بود با اظهارات وکیل مدافع رفع شد. من دیگر پیش از این صحبت در این مورد را لازم نمیدانم. باید اضافه کنم که من اصلاً قصد انکار عملیاتی که چه بدست خودم چه بدست سایر برادران انقلابی ام انجام شده ندارم. ما نه تنها اینها را اتهام نمیدانیم، بلکه بهمهی آنها افتخار هم میکنیم. عملیات انقلابی ما تازه گوشه کوچکی از پیکار انقلابی با دشمنان خلق ماست. اگر در این جا من در صدد رد بعضی از اتهامات برآمده‌ام، اگر من در اینجا قتل افسر مهاجم پلیس یا بهتر بگویم کماندوی

ساواک را نمی‌پذیرم نه بدلیل این است که شهادت پذیرش عملی که انجام
میدهیم ندارم. ما و حلق ما این عمل را جنایت نمی‌دانیم، در آینده هم
سیاری اتفاق خواهد افتاد که عناصر دشمن که مسلسل بدست در شکار
انقلابیون هستند توسط انقلابیون بسزای جنایتهای خودشان خواهند رسید
چنانکه شنیده‌ام رفقای انقلابی ما سرتیپ ظاهری را بخاطر جنایتهایش و
دشمنی‌اش با مردم اعدام کرده‌اند. فرسیوهم بهمین سرنوشت دچار شد.
و این در انتظار همه جنایتکاران است، اگر من اتهام قتل کماندوی ساواک
را نمی‌پذیرم به دلیل مخالفت من با اینگونه عملیات انقلابی از جانب
انقلابیون نیست، بلکه من در اینجا صریحاً می‌گویم که من کماندوی پلیس
نیستم، و شما در اینجا مرا بخاطر عقایدم محاکمه می‌کنید نه بخاطر قتل
کماندوی پلیس. شما با این اتهام می‌خواهید ذهن مردم را منحرف
کنید و به آنها بگوئید که اگر مرا اعدام می‌کنید بخاطر ارتکاب قتل است
و من باید بدانم که در این جا من با اتهام عشق بخلق و پیکار در راه خلق
محاکمه می‌شوم. من با رد این اتهام ماهیت این بیدادگاه را افشا می‌کنم.
همین دلیل من برای رد این اتهام و سایر اتهامات وارده بمواد قانونی
استناد نمی‌کنم و چنانکه گفتم نه این دادگاه و نه این رژیم ضد خلقی
و انین آنرا قبول ندارم. من همانطور که در جلسه گذشته دادگاه، در
تاریخ دفاع گفتم لازم میدانم بعضی بحث در مورد اتهامات انتسابی
در مورد هدف و انگیزه خودمان از دست زدن بمبارزه مسلحانه صحبت
کنم. بنا بر این امروز بطور مختصر اشاره‌ای بمبارزه مسلحانه می‌کنم. البته
من در زندان کاغذ و قلم برای نوشتن دفاعیه در اختیارم نمی‌گذاشتند
و امروز برای تمرکز حواس شمرده تر صحبت کنم.
بنا بر اعتراف همه کسانی که از جریان این بیدادگاهها اطلاع می‌یابند
و ادیکه تا کنون در این بیدادگاهها محاکمه شده‌اند از نخبه‌ترین و با

استعدادترین جوانان این سرزمین اند. کسانی بوده اند که همیشه در محیط کار و تحصیل به صمیمیت و وفاداری و دوستی و استعداد شهرت داشته اند رئیس دادگاه در اینجا حرف مهدی را قطع میکند و میگوید: در اتهامات وارده بخود دفاع کنید و بدیگران کاری نداشته باشید.

مهدی دلیر: چون دادستان میگوید که جرم ما یک جرم گروهی و جمعی است و من خودم را عضو یک گروه انقلابی میدانم، لازم می بینم درین زمینه مسائلی را بیان کنم و از گروه دفاع کنم.

یکی از اتهامات من با دعای دادستان ورود بدستگاه اشرار مسلح است. من لازم میدانم که ماهیت این دسته و هدفهای آن را معرفی کنم تا معلوم شود که شرور کیست

همانطور که گفتم رفقای انقلابی ما یعنی کسانی که شما آنها را اشرار مینامید در محیط کار و تحصیل همیشه بنیکی شهرت داشته اند. کسانی بوده اند که در مقابل دردها و نابسامانیهای جامعه مسئولیت سنگینی بر دوش خود احساس میکردند و بخود اجازه نداده اند چشمهای خودشان را ببندند و بزندگی حیوانی و بی درد سر ادامه دهند.

دادستان ما را متهم میکند که طوطی وار و بجهت اغفال افکار عمومی دم از مساوات و برابری میزنیم و اسلام را مستمسک خود قرار داده ایم باید بگویم که ما مسئله مساوات و برادری را ابتدا از خودمان شروع کرده ایم کسانی از برادران انقلابی ما بودند که با ۲۰ الی ۳۰ هزار تومان حقوق در ماه وسائل منزلشان از ۲۰۰ تومان تجاوز نمی کرد. و مخارج ماهیانه تنها از ۲۵۰ تومان زیادتر نمیشد. کسانی بوده اند که با دیدن ناراحتی مردم غذا از گلویشان پائین نمی رفت، خواب راحت نداشتند. من در مورد صحت و ستم افکار و عقاید ما با شما بحثی ندارم، این مردم

هستند که باید در مورد ما قضاوت کنند. آنها هستند که باید بگویند شهر کیست، غارتگر کیست و عوامفریب چه کسانی هستند.

بنظر شما چه دلیلی دارد که ما خانه و کاشانه خودمان را درسین جوانی و شادابی رها کرده و در سرما و گرما در کنجی با حداقل شرایط زندگی برخوردار نیستند. من صریحا میگویم که نه پول نه ماشین و نه خانه و زندگی چیزی کم نداشتم در خانهای زندگی میکردم که سراسر زمستان بعلت نداشتن وسائل کافی تمام بدنم درد میکرد و بیمار بودم و غذای من از یک مقدار نان و پنیر در روز تجاوز نمیکرد. این موضوع در مورد رفقایم هم صادق است. و همه‌ی اینها در حالی بود که ۲۵ هزار تومان در نزد خود داشتم و کسی هم حساب آنرا از من نمی‌خواست و میتوانستم با آن زندگی خوب و راحتی برای خودم داشته باشم ما هرگز اجازه استفاده شخصی از این پولها را بخود نمیدهیم. اینها متعلق بخلق است و من نتوانستم این امانت خلق را نگهداری کنم.

دادستان در مورد منابع پولی ما صحبت کرد. همانطور که قبلا هم در روزنامه‌ها نوشتند و نتوانستند انکار کنند، منابع پولی ما مردم هستند بسیاری از دوست داران ما در زندگی خودشان صرفه جوئی میکنند و باین وسیله بما کمک میکردند. دوستداران ما در بازار وجوهات شرعی خودرا بما میدادند زیرا که به ایدئولوژی اسلامی و قرآنی ما معتقد هستند. زیرا که در ما صداقت دیده‌اند و به راه ما اعتقاد دارند. زیرا که می‌بینند عده‌ای از جوانان مسلمان در بهترین سالهای عمر در حالی که بقیه جوانان فریب خورده و به عیش و عشرت مشغولند، جان خود را بر کف گرفته و خونشان را تقدیم راه خدا و خلق میکنند.

دادستان دست‌بیک تحریف و منفی بافی و عوامفریبی علیه اهداف و انگیزه‌های ما زده است، و باین جهت خود را مجبور بتوضیح می‌بینم.

اینکه من گفتم از قتل و زبانه‌ریزان رساندن به مردم ناراحت می‌شوم نه برای فرار از مجازات و نه برای جلب ترحم است. این بخاطر عشق و علاقه ما بخلق است. ما هیچگاه علیه مردم اقدام نکرده‌ایم و اگر در طول بعضی از عملیات اتفاقاً کسی خسارتی وارد شده است، مردم اجازه نخواهند داد شما بنفع خود از آن بهره برداری کنید و دست به تبلیغات دروغ و عوام‌فریبی علیه انقلابیون بزنید. مردم هنوز خاطره کشتار بیرحمانه شما را در ۱۵ خرداد از یاد نبرده‌اند. هنوز خون کارگران جهان‌چیت در حوالی کاروانسراسنگی باقی است، و شما دم از حمایت مردم می‌زنید؟ دیگر الاغ آسیابان هم فریب دروغها و تبلیغات دغلاکارانه شما را نمی‌خورد و قتیکه در سرچشمه بمب را در دست عابر بیگناه که از روی نادانی بمباراز کنار پاسگاه برداشته بود دیدم از زندگی خودم سیر شدم و آرزو داشتم بمب در سینه من منفجر شود تا در دست این بیگناه این حرف من برای جلب ترحم نیست. ما بر خلاف شما انقلابی هستیم، با خلق خودمان هم‌دردیم و اگر خطائی از ما سر بزند بآن اعتراف می‌کنیم ممکن است ما خطا بکنیم ولی همیشه بمحض اینکه متوجه خطا شویم خودمان را اصلاح می‌کنیم. در این جا هم اگر ما خطا کنیم از پیشگاه خلق ستم دیده خودمان پوزش می‌خواهیم و از او می‌خواهیم ما را ببخشد.

دادستان در مورد طریق تهیه اسلحه و مهمات، مهماتی بهم بافت و نتیجه گرفت که ما با بیگانه ارتباط داریم. ما با صراحت هر گونه ارتباط با بیگانه را نفی می‌کنیم. ما متکی بخودمان و ملت خودمان هستیم و کاملاً مستقل هستیم. ما تعدادی از این اسلحه و مهمات را از برادران فلسطینی خودمان که برای احقاق حق و پس گرفتن وطنشان از دست اسرائیل غاصب می‌جنگیدند به عنوان هدیه‌ای انقلابی برای خلق ایران گرفتیم. الفتح نیروئی نیست که بخواهد از ما در این مورد سوء استفاده کند، زیرا نفع

مادی در این مسئله ندارد. همه این کمکها بخاطر وحدت مبارزات ما بر علیه ارتجاع و امپریالیسم در خاورمیانه و وحدت همه رزمندگان انقلابی در این منطقه هست بسیاری دیگر از این سلاحها یا از جانب مردم بما داده شده است، یا بزور از پلیس گرفته شده و یا ما با دستهای خودمان آنها را ساخته ایم برای ما بسادگی امکان دارد که از شوره و کلرات و حتی کود شیمیائی و بنزین و روغن بعب بسازیم. ما با همین وسائل ساده بجنگ شما آمده ایم به توپ و تانک احتیاج نداشتیم.

دادستان از مسله نوی بنام مارکسیسم بحث بعیان آورده که باید توضیحی بدهم. اگر مارکسیسم در مورد مذهب چنین نظری دارد مقصودش اسلام نیست. مارکس حتی اشاره ای هم بتعالیم اسلام نکرده است. و با آن بیگانه بوده است. چیزی که مارکس میدیده است اتحاد کشیشان فتووالها بوده، مسیحیت تحریف شده ای بوده که در قرون وسطی در خدمت طبقه حاکمه و کلیسا و علیه طبقه کارگر و زحمتکش عمل میکرد. مارکسیسم اصلاً وارد حوزه ای اسلام نشده و هیچ اشاره ای در مورد اسلام ندارد. و صرفاً در مورد مسیحیت نظر داده است که بسیار هم بجا نظر داده و مورد تأیید ماست مسیحیت تحریف شده ای که میگفت اگر در این جهان سختی و رنج می بینید صبر کنید و هر چه تو بی خوردید تحمل کنید تا در آخرت اجر ببینید. ولی برای ما که مسلمان هستیم این موضوع قابل قبول نیست. زیرا اسلام دین تحرک است و می گوید هر کس در این دنیا سرافکنده باشد در آن جهان هم سرافکنده خواهد بود. اسلام شرط صلح و آرامش را در میان مومنین پیکار خونین با دشمنان خدا و خلق میداند.

وقاتلوهم یعد بهم الله باید یکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف

صدور قوم مومنین" (توبه - ۱۴)

خداوند میگوید ما کفار را میکشیم و از بین میبریم منتها بدست شما

و با اراده‌ی آهنین شما ، ظالم با اراده شما از بین می‌رود ، نه خود بخود ،
همواره بکسانی که ظلم میکنند و توسری می‌خورند آینده‌بدی را وعده می‌دهد ،
" واتقوا فتنه لا تضییین ظلموا منکم خاصه " (انفال - ۲۶)

بترسید از فتنه و عقوبتی که تنها ستمگران شما را در بر نمی‌گیرد ، بلکه شما
را هم بخاطر اینکه ظلم و ستم را تحمل میکنید و دم بر نمی‌آورید در این
عقوبت سهیم هستید ، اگر ندای اسلام بگوش مارکس و پیروانش میرسید آسانتر
از هر کس آنرا می‌پذیرفتند .

باین ترتیب است که ما هیچگونه اجازه عوامفریبی را بشما نمیدهیم .
مختصرا به مسائلی که باعث شد ما خانه و کاشانه خود را در راه خلق و در
راه پیکار مسلحانه ترک کنیم ، اشاره میکنم ، ما کسانی نبودیم که درد و ناراحتی
مردم را ببینیم و ساکت باشیم ، همچنانکه پیشوای ما علی (ع) در زمان
خلافت خود در خطبه ششگانه میگوید " وما اخذالله علی العلماء ان یقاروا
علی کظه ظالم ولا سقب مظلوم . . . خداوند از کسانی که بعاهیت این روابط
غیر انسانی و مسائل اجتماعی آگاهی دارند پیمان گرفته است که در مقابل
سیری ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت ننشینند ، این انگیزه ما در شروع پیکار
مسلحانه بعنوان پیشاهنگان این راه پر شکوه است ، هدف ما پاسخ گفتن به
ندای الهی و فریاد مظلومانه خلق است که در آیه شریفه سوره نساء متذکر
شدم ، در اینجا است که خداوند سرزنش آمیز میگوید : وما لکم لاتقاتلون فی
سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان ، الذین یقولون ربنا
اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا
من لدنک نصیرا " چه میشود شما را که در راه خدا و در راه ضعیفان و ستمدیدگان
از مرد و زن و کودک کارزار نمیکند ، کسانی که فریاد بر داشته‌اند که پروردگارا
ما را از این سرزمین که به ما ستم میشود نجات بده و از جانب خودت دوست
و یآوری برای ما بفرست " این ندای مظلومانه از جانب کسانی است که تحت

ستم و ظلم ستمگران و غارتگران قرار دارند، و اگر ما دست به پیکار زده‌ایم هیچ هدفی جز پاسخ گفتن باین درخواست عادلانه را نداریم.

دادستان میگوید هدف ما ایجاد هرج و مرج و قتل و غارت و چپاول اموال مردم است. من در اینجا لزومی نمی‌بینم که صحبت کنم. مردم خودشان غارتگران و چپاولگران را می‌شناسند، بهم خوردن این آرامش گورستان برای شما وحشت آور است نه برای شما وحشت آور است نه برای ما، ما هیچ وحشتی از بهم ریختن روابط و اصول جامعه‌ایکه اساس آن بر غارتگری است و استثمار مظلومان است، نداریم. زیرا جامعه نوین و انقلابی مورد نظر ما لزوماً بر خرابه‌های این اجتماع فاسد و پوسیده ساخته خواهد شد.

در اینجا از درمان من سخن بعبان آمده است. من و برادران انقلابیم عقده و کمبودی نداریم. توهینها و تهمت‌های ناروای شما چیزی از حیثیت ما انقلابیون کم نمیکند، بلکه هر چه بیشتر نشانه موضع انقلابی ماست که شما را بخشم آورده است. عقده، همکاران سادیست شما در ساواک دارند. عقده و کمبود کسانی دارند که بخاطر درجه گرفتن حاضرند دستشان را بخون دلاورترین فرزندان این خلق آغشته کنند. عقده، همکاران ساواکی شما دارند که چهار کلاس سواد ندارند همدیگر را دکتر و مهندس صدا میکنند، و از اینکه یک مهندس یک پزشک را شلاق میزنند و یا مورد تجاوز جنسی قرار میدهند و با اعمال شرم آور دیگر عقده‌های خودشان را نشان میدهند. همین آقایان بودند که بخاطر حرف‌هایم در دهان من ادرار کردند و خدا میداند که بعد از این دادگاه چه سرنوشتی در انتظار من است. ما با چنین رژیم فاسد و چنین عناصر رذلی سروکار داریم، ولی بدانید که انتقام همه جنایات را رفقای انقلابی ما خواهند گرفت. همچنانکه تا کنون گرفته‌اند. مسائلی از گوشه کنار مملکت بگوش میخورد که زندگی را بر ما حرام کرده است. اخباری از دور و نزدیک میرسد که ما را از زندگی آرام و مرفه متنفر ساخته است. روزنامه

اطلاعات نوشت که در فلان ده جنوب مردم با خوردن علف شکم خود را سیر میکنند وقتی از مدیر مدرسه پرسیده است بچه‌ها کجا هستند؟ مدیر گفته رفته‌اند چرا و معلمشان همراهشان رفته است که علف سمی نخورند. گرسنگی و فقر در روستاهای ایران یک درد عمومی است و همه اینها در کشوری است که از نظر امکانات مادی و طبیعی و انسانی کمبودی ندارد.

در این جا دادستان حرف مهدی را قطع کرده، میگوید همچنین علف خوردن مردم از شدت گرسنگی چه کسی بوده است؟ اگر حقیقت دارد سندی ارائه دهید و بگوئید در کجا چنین چیزی بوده است؟
حضار در دادگاه که کسی جز پدر و مادر مهدی نبودند میگویند:
نمونه‌اش میدان شوش است.

رئیس دادگاه خطاب به منشی: ماده‌ای را بخوانید که طبق آن هر کس از حضار نظم دادگاه را بهم بزند از دادگاه اخراج میشود.
رئیس دادگاه خطاب به مهدی: همانطور که قبلاً تذکر دادم شما آزادی کامل دارید که از اتهامات وارده دفاع کنید و خارج از موضوع صحبت نکنید.
مهدی: پرونده اتهامی من یک پرونده عادی نیست و جرم من جنبه شخصی ندارد. من یک متهم سیاسی هستم و در مورد اتهامات وارده لزومی نمی‌بینم که دیگر صحبت کنم. تنها لازم میدانم که در مورد ایدئولوژی و اهداف گروه مجاهدین خلق (۱) صحبت کنم که افتخار میکنم که یکی از آنها هستم، زیرا که در بررسی جرائم توجه بانگیزه و هدف ماهیت جرم را مشخص میکند.

(۱) منظور مجاهدین راستین خلق است نه منافقین، که با خنجر زدن از پشت با روشی فرصت طلبانه از شهرت این نام اسلامی سوء استفاده می‌کنند.

رئیس دادگاه: خارج از موضوع نباید صحبت کنید .
مهدی: بعنوان اعتراض باینکه نمیگذارید حرفم را بزنم از ادامه بحث
خود دارای مکنم . و با تلاوت این آیه از قرآن انقلابی بسختن خودم پایان
میدهم .

"وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون"

بزودی ستمگران خواهند دانست که چگونه آنها را زیر و می کنم"
یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ یا او سر ما بدار سازد آونگ
القصه در این زمانه پر نیرنگ یک کشته بنام به که صدزنده به ننگ
مرگ بر امپریالیسم آمریکا و دست نشانندگان منفورش در ایران
درود بر شهدای سرافراز خلق
پیروز باد انقلاب مسلحانه خلق ایران .

بسم الله الرحمن الرحيم
(زندگینامه مجاهد شهید مهدی رضائی)

در اردیبهشت سال ۱۳۳۲ در روزهایی که آسمان میهن عزیز ما در ابرهای تیره ارتجاع و استعمار پوشانده بود و میدانهای تیر و خیابانها از خون آزادی خواهان گلگون شده بود و هر گونه فریاد آزادیخواهی و حق در طلبی در گلوها خفه میشد. در یکی از محله‌های قدیمی تهران صدای گریه نسوزادی در دل تیره شب آن روزگار ظلمانی و زندگی سوز، زندگی نوینش را آغاز کرد.

با تغال بقرآن که رسمی خانوادگی بود، نام مهدی برای او برگزیده شد بدین معنی که خداوند ابر قربانیت هر نام که شایسته میداننی برگزیند این یاخته زندگی در کوران حوادث آن روزگار سراسر ستم و آزادی کشی رفته رفته می‌بالید. و روح و احساسش شکلی میگرفت و هم اینها بمنزله زخمی بود که این یاخته زندگی را ۱۹ سال در خود می‌پروراند تا با تولد

دوباره‌اش فرا راه زندگی پر درد خلق چون مشعلی بسوزد و جاده تاریک سعادت و آزادی را روشن سازد.

مهدی بدون اینکه به نقشی که در آینده نه چندان دور، تاریخ برعهده او میگذاشت، آگاهی داشته باشد، اولین نقشش را بعنوان قربانی راه خدا و سعادت خلق زمانی برعهده داشت که ۷-۶ ماه بیشتر از عمرش نمیگذشت و در روز عاشورای داغ محرم آن سال در نقش علی اصغر شهید بر سردست مردانی که در سوک شهادت حسین بن علی "سیدالشهدا" بر سر و سینه میکوبیدند قرار داشت و قنداقه آلوده بخونش مجسم کننده صحنه غم انگیز آن روز خویش بود. در آنروز در هیاهوی فریادهای یا "حسین" یا "شهید" و دم گرم نفس‌هایی که در آن اطاق سر بسته محل تولد مهدی نفس راطاقت فرسا کرده بود گریه‌های کودکانه مهدی شش ماهه طاقت را از او سلب کرده بود.

مسلماً مهدی از آنروز چیزی بخاطر نداشت، ولی بعدها که بزرگتر شده بود وقتی که این خاطره را بیادش می‌آوردند، باغرور و افتخار از آن یاد میکرد و میگفت: "علی اصغر شهید نشدم امروز در نقش واقعی که تاریخ بما سپرده است، همچون جوانانی که در آن عاشورای تاریخی خونشان چون گلبرگ بر صحرای تفته کربلا ریخت، خونم را در راه خدا و خلق جاری میسازم.

رفتار مهدی از همان کودکی نشانه روح ناآرام و سرکش او بود. ناگوارترین چیزها تحمل ستم و زورگوئی بود که مهدی هرگز بآن تن نمیداد از همان سالهای اول دبستان بعنوان ممتازترین محصلین کلاس مورد توجه معلمین و دوستان همکلاسیش بود. و این امتیاز را تا سالهای آخر دبیرستان با خود بهمراه داشت، برادرانش احمد و رضا و ابوالقاسم باتفاق او در کلاسهای مختلف دبیرستان تدین تهران درس میخواندند و همین امر باعث داشتن انبوهی از دوستان در مدرسه بود.

مهدی کودکی بسیار با هوش و جسور بود، که با حرکات بسیار سریعش و شیوه با سرپنجه دویدنش حکایت از یک انرژی جوان و شاداب میکرد شرکت مهدی کوچک در جلسات دوستانه‌ای که برادران بزرگترش با دوستانشان می‌گذاشتند، اگر چه در حد پذیرائی از دوستان بود، ولی گاهی میدیدی در حالیکه از اطاق خارج میشد می‌ایستاد و با دقت بحرفهائی که بین دوستان رد و بدل میشد دقیق میشد، ولی چیزی نمیگفت تا روزی که فرصتی دست میداد میگفت: داداش... من می‌خواهم دکتر مصدق بشوم، چطور میشه دکتر مصدق شد؟ پاسخ می‌شنید: که باید درست را خوب بخوانی و مردم را خیلی زیاد دوست داشته باشی و این همان فرصتی است که مهدی به حد زیادی از آن برخوردار بود.

همچنانکه در دفاعیاتش با غم و درد، از رنج و بدبختی مردم یاد میکند، شاید علاقمندی شدیدی که مهدی در فراگیری از خودنشان میداد، ناشی از همین آرزویش بود، نمیدانم، در محیط خانه وسیله تفریحی نداشت و مهدی روح نآرام و سرکشش را در بازیهای که با همسالانش داشت، نشان میداد، با انجام کارهائی که مخصوص خودش بود، با آویزان کردن طنابی از پشت بام و پائین آمدن از آن، با زیر آب حوض خانه رفتن و مدت‌ها با نی قلیان نفس کشیدن، با مخفی شدن در زیر انبوه رختخوابها یا پشت اثاثیه انبارو یا در کمد و نگران کردن همه و عاجز کردن همه از پیدا کردنش.

شور و شادابی مهدی وقتی که با تربیت و آموزشهای مادر بزرگوارش توأم میشود، دیگر تنها بازیگوشی‌های کودکانه نبود، بلکه آموزشهای بود که در آینده‌ای نه چندان دور برای بعهدہ گرفتن نقشی که انتظار او را میکشید لازم می‌نمود، او در این دوران، ویژگیهائی را کسب میکرد که لازمه شخصیت آینده او بود، شجاعت، فداکاری، نظم و انضباط در کلیه کارها، خستگی ناپذیری در کار و قاطعیت و خصلت ضد ستم و زورگوئی، مهربانی سرشار،

همه اینها در رفتار و کردار مهدی باز دیدنی بود .

مهدی حتی از آن زمان که هنوز کوچک بود و هیچ اندیشه مشخص سیاسی نداشت در مجمع دوستان انقلابی بسر میبرد . که در کوه پیمائی های هفتگی باتفاق برادران بزرگترش با آنها آشنا شده بود . و معاشرت با این یاران انقلابی خود مکتبی بود برای کسب ویژگیهای کاملتری برای او و مهدی با استعدادی سرشار ، خصوصیات برجسته دوستان انقلابی را فرا میگرفت که هر کدام از آنها خود ثمره یک زندگی پر شور انقلابی بودند . با مهربانی و رفاقت سعید محسن و - تحرک و شادابی ناصر صادق - و ویژگیهای محمد حنیف نژاد و علی اصغر بدیع زادگان و . . . مهدی از امتیاز هم نشینیش با این جوانمردان انقلابی برخوردار بود . و هر هفته روزهای جمعه علی رغم درسهای زیاد و تکالیف فراوان مدرسه ، با شور و خوشحالی خاصی در برنامه های کوه پیمائی شرکت میکرد . اصرار او در کشیدن بار کوله های بزرگ ، و در مقابل تشنگی و گرسنگی مقاومت کردن ، و خستگی ناپذیری در راه پیمائی ۱۵ ساعته و آنهم با جست و خیز و شادابی و سرود خواندن ، حکایت از روح بزرگ و ناآرامی او و آرزوی او برای ایفای نقشهای بزرگ و مردانه در زندگی میکرد .

مهدی در این زمان ۱۷ سال بیشتر نداشت . دوستان همسالش که شیفته اخلاق و خصوصیات او بودند یک لحظه او را رها نمی کردند . مهدی هم درسهای مدرسه را برای آنها تشریح میکرد و مسائل مشکل ریاضی را برای آنها حل میکرد و هم در حین نشستها ، آموخته های انقلابی را برای آنها بیان میکرد از آنها بیان میکرد از آنها میخواست که راهی را که او برگزیده بود ، برگزینند در همین سالها بود که بتوصیه برادرانش مطالعه کتابهای مفید و انقلابی را شروع کرد . و مهدی همه آنها را درست با همان دقتی که کتب درسیش را میخواند مطالعه میکرد و انبوهی سؤال از آنها بیرون میکشید . و در جستجوی جواب آنها بر می آمد . و مهدی با برخورداری از نظم و هوشیاری که با شخصیت او

جوش خورده بود حتی در روزهایی که همه محصلین خود را برای امتحانات نهائی آخر سال آماده میکردند، یک لحظه مطالعه را رها نمیکرد و همیشه فرصت معین را برای آنها در برنامه روزانه‌اش خالی داشت.

حنیف نژاد شهید میگفت: که اگر ما بعد از سالها سرگردانی راه‌ما را یافتیم، این مهدی‌ها هستند که در چنین سنین جوانی با چنین روح‌سالم و چنین انرژی و هوشیاری وقتی که از تجارب دست آورد ما برخوردار شدند در سنینی خیلی جوان قادر خواهند بود وظایف بزرگی را بر عهده بگیرند. ترکیب تجارب و اندیشه‌های غنی با شور و انرژی جوانی انقلابیون فراوانی را میسازد که برای بعهدہ گرفتن نقشها و مسئولیتهای بزرگ آمادگیهای زیاد دارند. مهدی جوان که اکنون ۱۹ سال بیشتر نداشت، تبلور این آرزوی حنیف نژاد بود.

بعد از یورش وحشیانه پلیس در اول شهریور ۵۰ و دستگیری بسیاری از برادران مجاهد، مهدی به‌مراهی برادر بزرگش احمد و سایر برادران زندگی مخفی را شروع کرد، تا بتواند همه توانائیش را بخدمت خلقش در آورد.

در لحظات سخت و بحرانی بعد از شهریور که همه در زیر مرگبارترین و خونبازترین سرکوب وحشیانه پلیس بسر میبردیم. مهدی جوان که بخاطر جوانی زیادش نمیتوانست مورد سوءظن پلیس واقع شود در برقراری ارتباط بین رفقا تلاش میکرد و با رفتار شجاعانه و هوشیاری و تحرکش در سامان بخشیدن به ارتش در هم شکستهای که شمره یورش اول شهریور بود، همراه سایر برادران انقلابی دوش بدوش آنها میکوشید.

لیاقت و استعدادی که مهدی در این مدت از خود نشان داد باعث شد که علیرغم سن کمش تحت نام مستعار مقداد در فرماندهی یکی از هسته‌های کوچکی که بعد از واقعه شهریور مجدداً سامان داده شده بود قرار گیرد و آموزشهای سیاسی و نظامی لازم را باتفاق سایر برادران مجاهدش شروع کند.

شور و تحرکی که مهدی از خود نشان میداد باعث شد که بعد از ۴ ماه اولین عملیات نظامی سازمان که عبارت بودند از عملیات ابتدائی بر علیه توموبیل‌های پلیس و مستشاری و ارتش و دشمن، را با توافق یاران گروهش شروع کند. هدف از این عملیات آزمایش بمب‌ها و بکار بستن آموخته‌ها بود. انفجار یک ماشین مجهز پلیس در خیابان قلمستان که توسط مقدار دلیر انجام شد، اولین عمل از این سلسله عملیات بود که از نظر نشان دادن قدرت بمب‌های دست ساز و شیوه بکار بستن آنها تجربه جدیدی بود. در این عمل ماشین پلیس بعد از یک انفجار بمب آتش گرفت و تنها یک اسکلت سوخته از آن باقی ماند. مهدی بعد از این عمل عملیات کوچک فراوانی را طرح و اجرا کرد و آخرین عملیاتی که گروه مقدار "تدارک" میدید برای استقبال جانانه از نیکسون جنایت کار بود. از جمله این عملیات اجرای طرح اعدام ژنرال پرایس بود. که اگرچه مهدی دلیر یکماه قبل از اجرای آن طی زد و خوردی در خیابان خورشید دستگیر شد و در اجرای حکم پرایس حضور نداشت، ولی خبر این عمل بهرمانانه و پر شکوه را زمانی که در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها بسر میبرد شنید. مهدی با اینکه از تدارک این عملیات بطور مشخص آگاهی داشت، ولی علیرغم شکنجه‌های فراوانی که متحمل شد آنها را از دشمن پوشیده نگه داشت. وبی جهت نبود که با اعدام ژنرال پرایس دشمن وحشیانه‌ترین شکنجه‌های ضد بشری را که حاکی از خشم و کینه فراوانش از اعدام ارباب بود بر مهدی وارد ساخت.

مهدی همانطور که در دورانی که آزاد بود و مخفیانه فعالیت میکرد نمونه یک مجاهد راستین بود. زمانی هم که طی نبرد کاملاً نابرابر که منجر به کشته شدن یکی از عناصر دشمن شد، اسلحه‌اش گیر کرد و به اسارت دشمن درآمد. تا آخرین لحظه که در زیر شکنجه تکه تکه‌اش کردند از خود چنان دلاوری و مقاومتی نشان داد که در تاریخ مبارزات میهن ما کم نظیر است.

مهدی دلیر در یکی از روزهای اردیبهشت ۵۱ در نبردی پر شکوه در خیابان خورشید دستگیر میشود. درست یکماه پیش از دستگیریش در همین خیابان گشتی مهدی را میشناسد و از درون ماشین در حالیکه لوله مسلسل را بسعت او گرفته بودند به مهدی ایست میدهند. مهدی خود را به نشنیدن میزند که انگار با او نیستند تا بسر کوچه‌ای میرسد. گشتی باز هم ایست میدهد در این هنگام هم مهدی و هم گشتی بسر کوچه میرسند مهدی در پیاده رو و ماشین در خیابان، دیگر درنگ روا نبود مهدی اسلحه کمری خود میکشد و با شلیک یک گلوله همگی آنها را به چپیدن در ماشین وامیدارد و خود میگریزد. پس از دویدن تا اولین تیر چراغ برق گلوله دوم را رها میکند. و بدین سان آنها را که سرک میکشیدند به سر فرو بردن وامیدارد و با شتاب خود را به اولین کوچه میرساند، تازه از این پس است که پلیس بیرون میپرد و رگبار مسلسل را بهیوده میگذارد. مهدی گریخته است. در هر خوردی که یک ماه بعد رخ میدهد عین همین صحنه تکرار میشود. مهدی به ایست پلیس توجه نمیکند و بر روی پلیس گلوله میگذارد و میگریزد. در این هنگام یکی از کماندوهای ساواک بنام سروان جاویدمند بدنبال مهدی میگذارد و با زدن پشت پا مهدی را بزمین می اندازد مهدی بشدت به زمین میخورد ولی در این هنگام اسلحه اش را میگذارد و گلوله را در گردن جاویدمند جا میدهد تیر دوم رها نمیشود. گلوله در اسلحه گیر میکند کوشش برای باز کردن لوله بدستگیری مهدی دلیر می انجامد. مجاهد شهید مهدی رازدار بخاطر حفظ اسرار بسیار مهمی که از رفقا و سازمانش در سینه داشت و تعهدی که در برابر خلقش به عهده گرفته بود در این آخرین دم که بشدت صدمه دیده بود و قدرت مقاومت از او سلب شده بود، کپسول سمی اش را میخورد. مهدی فداکار بعلت اطلاعات ذیقیمتی که در سینه داشت نمیتوانست اطمینان داشته باشد که در مقابل این همه وحشیگری و رذالت دشمن و در زیر سبانه ترین شکنجه‌ها

سخنی بر زبان نیاورد و افزون بر این دلائل مهدی حاضر نبود هرگز در هیچ حالتی تن به اسارت دهد. اما سم ناکافی بود و مهدی زنده به اسارت در آمد. گویا که تقدیر چنین بود که مهدی بماند و باری دیگر شکوه مقاومت و پایداری یک انسان را در مقابل انواع شکنجه‌ها و ناملازمات نشان دهد. که مهدی باقی تماند تا استواری خویش ریشه بر اندام آریامهریان بیندازد. و چنین شد، مهدی زنده ماند تا زندگی جاودانه‌اش هر چه پر شکوه‌تر در سینه تاریخ جاودانه بماند. دشمن بعد از اسارت و بعد از وارد آوردن انواع شکنجه‌های جانگیر، توطئه‌های شیطانی را علیه او تدارک دید و اعلام کرد که او را در دادگاهی علنی بمحاکمه خواهد کشید. شاید کسانی که مهدی را از نزدیک نمی‌شناختند و از طرفی به هدف رژیم خائن و خیانتکار آریامهری از برگزاری اینگونه محاکمات علنی آنهم با هیاهوی تبلیغاتی فراوان، آشنا بودند، از این خبر نگران شدند. راستی که تعجب آور بود بعد از این همه محاکمات مخفی و اعدام‌های پی در پی یکباره دشمن اعلام کرد که مهدی را با حضور کلیه خبرنگاران و خبرگزاریهای خارجی در دادگاهی علنی بمحاکمه خواهد کشید. این خبر بهمان اندازه که در دل ناآشنایان با مهدی نگرانی ایجاد کرد در پیش یاران نزدیک مهدی حکایت از یک واقعه قابل توجه میکرد که در هر حال نمیتوانست به آرزوی دشمن در ضربه زدن بحیثیت انقلاب و انقلابی بیانجامد.

پس آیا مهدی تحت فشار شکنجه‌های ۴ ماهه‌ای که با و وارد ساخته بودند بعد از آن پایداریهای پر شورش حاضر شده بود که در یک دادگاه علنی مطالبی بر علیه یاران انقلابی و خلقش بگوید؟ این پرسش بس سیاهی بود. یاران مهدی بسرعت این احتمال را رد میکردند، آخر برای رد آن دلائلی محکمی در دست بود. بدون درنگ سراپای گذشته مهدی را پیش خود گشودیم. زندگی شورشیش، برخورد‌های رزمیش، رفتارش در انجام کارهایی که

بگردن میگرفت، چگونگی دستگیریش، پایمردیهای دلاورانه که از خود در زیر شکنجه نشان داد، اینکه همه اطلاعاتی که مهدی از برادران مجاهدش روحتی خانه محل تجمع گروه داشت دست نخورده باقی مانده بود، اینکه مهدی هیچ کدام از قرار ملاقاتهای متعددش را که با برادرش رضا و با رفقای گروهش داشت فاش نکرده بود، اینکه مهدی نه تنها حاضر نشده بود به دشمن باز جویی پس بدهد بلکه حتی در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها هم سخنی بر زبان نیاورده بود مگر اطلاعات دروغی که ۴ ماه دشمن را سرگردان و دیوانه کرده بود. مهدی تا آنجا روحیه رزمندگی خودش را حفظ کرده بود که وقتی در زیر شکنجه ظاهراً بیهوش شده بود شکنجه‌گر برای اطمینان از زنده بودن روی سینه او خم شده بود، مهدی گلوی شکنجه‌گر را آنقدر فشار داد، که او را بحالت مرگ انداخت. بنابراین محال بود که از زبان مهدی کلماتی بر علیه خلق و یارانش بیرون بیاید. همه اینها را در برابر خود گشودیم، سراپای رفتار و زندگی مهدی چه در بیرون و چه در زندان زندگی و رفتار چریکی وارسته و استوار بود. پس این همه هیاهو برای محاکمه آشکار او از چیست؟ محاکمه گویا آشکار برادر مجاهد مهدی بر بنیان نیرنگی روانشناسانه برپا شده بود، کارشناسان روانی ارتجاع-استعمار چنین ارزیابی کردند که چون مهدی نوجوانی ۱۹ ساله بیش نیست، که چون پیشینه روشنفکرانه‌ای ندارد، که چون در اینجا و آنجا سخنرانی‌هایی نکرده است که چون بخاطر عشق بتوده‌ها برویهم زندگی ساده و بی پیرایه‌ای را میگذرانده است و که چون صحنه‌های پر آب و تاب رسمی را ندیده است، که چون در سخنوری چیره دست و مهمتر از همه تک و تنها محاکمه میشود و در کنارش یاران انقلابی دیگرش نشستماند بلکه مشتی دژخیم ضد انقلابی و مشتی روزنامه‌نگار که چندان هم ناراضی نیستند که شیرینی کام ضد انقلابیشان را باتلخی دردهای انقلابی معاوضه کنند، نشستماند، پس مهدی خود را بیکباره در پهنه این

هستی بیکران، بی کس و بی یار احساس خواهد کرد پس چه بسا دچار باختگی شود. دنباله داستان خود بخود روشن است خود باختگی همانا و غلتیدن بدام ضد انقلاب همان، و بر پایه یک چنین ارزیابی روانشناسانه‌ای بود که در باره محکمه گویا آشکار مهدی به هیاهو پرداختند.

دشمن با هیاهو و جنجال تبلیغاتی که در مورد علنی بودن دادگاه برای انداخته بود همه مارا وادار میکرد که فعلاً شکیبا باشیم تا ببینیم مهدی یار دلاور ما چه اندیشه‌ای در سر دارد؟ همه برای شروع محاکمه روز شماری میکردیم و روزنامه‌ها هر چندی عکسی از مهدی و رئیس دادگاه و دادستان می‌انداختند... بالاخره روز محاکمه فرا رسید، چگونگی آورد و برد مهدی دلیر به بیدادگاه نظامی شاه خود داستانی شنیدنی دارد، که از طرفی زبونی و پستی و رذالت و ترس دشمن و از جانب دیگر روحیه رزمندگی و پرخاشجویی و استواری یک چریک اسیر را نشان میدهد. رفتاری که مهدی در شکنجه‌گاه از خود نشان داد با آن روحیه پرخاشجو و عصیانگر که حتی شکنجه‌گر خود را بمرگ انداخته بود، بدشمن آموخته بود که نمیتواند با مهدی بره‌و‌ار رفتار کند. باین منظور برای آورد و برد مهدی پس از اینکه دستها و پاها را با دستبند می‌بستند، وی را در پاگرد عب ماشین بروی می‌انداختند و چهار نفر از دریده چشمان سازمان امنیت شاه پاهای خود را بر پشت او می‌گذاشتند باینها آموخته بودند که برای در هم شکستن روحیه و قدرت مقاومت مهدی دلیر در طول راه تا بیدادگاه و در موقع بازگشت هر بلائی که بذهنشان برسد بر سر مهدی در آورند. کوچکترین این اعمال شرم آور آهنگ تند گذاشتن و یا پا بر پشت مهدی کوبیدن بود و مهدی دلیر، دلیرانه شکیبائی میکرد. مهدی همه درد و رنج و عذابی را که بر او وارد می‌ساختند در مقایسه رنج و تلخی مردم فقیر و ستم دیده بهیچ می‌گرفت. چنانکه از عکسهای روزنامه‌هم بر می‌آمد مهدی راحتی در دادگاه آسوده نمی‌گذاشتند و مهدی همواره در

محاصره این دریده چشمان قرار داشت و با سقلمه و کوبیدن به ساق پاهایش او را آزار میدادند. راستی که وقار مردانه و نگاههای پر فروغ و سرشار از کینه مهدی در چنین صحنه بیکران پستی و رذالت و بیشرمی چقدر پر شکوه و تماشائی بود، و تاریخ از این صحنه‌های پرشکوه بسیار بیاد دارد.

چهره مردانه و مصمم مهدی در پشت میز دادگاه تماشائی بود، مقدار زیادی از موهای سرش ریخته بود، بدنش نحیف شده بود، ولی چشمانش همان فروغ همیشگی را داشت، او حتی حاضر نشده بود که علیرغم فشار دشمن در بیدادگاه لباس آراسته بپوشد، چرا که میدانست در پس آن فریب و نیرنگی خوابیده است و دشمن فصد دارد که با ظاهر سازی محیط دادگاه را خیلی آراسته و آزاد و عادی نشان دهد. با همه هیاهویی که در مورد آشکاربودن محاکمات مهدی دلاور برآه انداختند، دفاعیات او را نیز همچون دفاعیات دیگر رزمندگان راه خلق پنهان نگهداشتند و درست همان رفتار پلیدونیش خند انگیزی را که در باره سخنان دیگر مجاهدین انجام دادند در باره سخنان مجاهد شهید مهدی نیز دنبال کردند. روزنامه‌ها از دفاعیات مهدی نقل قولهایی کردند و با حروف درشت در صفحه اول نوشتند که مهدی گویا کودکی فریب خورده و ناآگاه است. که گویا سد سازی در ایران راستوده است و مانند اینها و خنده آور بود که همین روزنامه‌ها که سعی در نادان جلوه دادن او داشتند با دست پاچگی و با حروف درشت از او نقل کرده بودند که او ترقیات مملکت را بدست رهبر مملکت ستوده است.

ضد انقلاب این خنجرها را بدلتهائی فرو میکرد که هنوز آگاهی انقلابی استوار نیافته‌اند و بسا هم که کارگر می‌افتاد، و اکنون که متن کامل دفاعیات در آنروز بهر حال در مورد آنچه که در بیدادگاه میگذشت چیزی نمی‌توانستم بدانیم. تنها دلیل ما بر اینکه شجاعانه و جانانه و با شجاعت از خلسق و انقلاب و باران و آرمانش دفاع کرده است این بود که مهدی را همانروز بعد

از تمام شدن دادگاه بزیر شکنجه بردند و ثابتی مقام امنیتی بدستور آریابش شاه خائن و جنایتکار در دهان مهدی ادرار کرده بود، و باین ترتیب مهدی بر هر چه بر حق بودن راهش و هر چه پاکتر بودن خویش پی میبرد مهدی پس از این شکنجه‌ها مجددا توانائی بدنش را از دست داد، بطوریکه بیدادگاه تجدیدنظر در راس موعدی که از قبل تعیین شده بود و روزنامه‌ها تاریخ آنرا اعلام کرده بودند، برگزار نشد و به چندین روز به عقب افتاد تا مهدی توانائیش را باز یابد.

معصومیت مهدی هنگامیکه در بیدادگاه از درد و رنج‌های خلق ما با درد و رنج تمام یاد میکرد و آنجا که از هدف‌های انقلابی و آرمان‌های انسانیش یاد میکرد بقدری محیط بیدادگاه و حتی همان خبرنگاران و خبرگزاران را تحت تاثیر قرار داده بود که رئیس دادگاه مانع ادامه صحبت او میشد.

مهدی با رفتاری که شایسته نام چریکیش بود و شیوه ساده و بی آرایه دفاعی که کرد، همه پندار بافیهای کارشناسان روانی سازمان امنیت برای دشمنان خلق را بگند کشید. مهدی دفاعی "حقوقی" نکرد و این از ستوده‌ترین کارهایش بود مهدی بهیچ گونه دفاعیات سخنورانه نپرداخت آخر انقلابی باین نمی‌نازد که سخنوری قهار است.

نازش انقلابی به انقلابی بودنش، به دفاع ساده و صمیمانه ولسی استوار و جوشانش از حقانیت نبردس میباشد، و مهدی بچنان دفاعی رو کرد. سادگی انقلابی و صمیمیت دوست داشتنی مهدی تا بآن اندازه دلپذیر و گدازنده بود که خانواده جاویدمند با اینکه فرزندشان را از دست داده بودند به مهدی بچشم نجات‌دهنده فرزندشان از جنگ زندگی ذلت بار و خائنانهای که اودر خدمت ساواک شاه میگذراند، نگاه میکردند، و حتی حاضر نشده بودند آنطور که از قبل دادگاه بآنها آموخته بودند در بیدادگاه به صحنه سازه‌های مظلومانه بپردازند تا خوراک دستگاه خبری مهیا شود و حتی مادر جاویدمند

گفته بود که هرگز ما رضایت ندادیم که جوانی با این معصومیت و پاکی را بکشید. خانواده جاویدمند حاضر نشدند در دادگاه تجدید نظر حضور یابند زیرا از اینکه در انجام یک توطئه جنایتکارانه برای کشتن جوانی تا این حد معصوم و دلیر شرکت کنند، ننگ داشتند.

بهر حال مهدی در دادگاه دوم مهدی دیگری بود. چهرهای تب آلوده و پر درد که حاکی از شکنجه‌های فراوان در فاصله بین دو دادگاه بود. بدن مهدی در دادگاه دوم بشدت ورم کرده بود و این ابتکار جالب برای چاق نشان دادن وسالم نشان دادن مهدی که اکنون پوست و استخوانی بیش نبوده بدست البته توانای پزشکان رذل و جنایتکار "سازمان امنیت برای دشمنان خلق" صورت گرفته بود. آنها با خوراندن قرصهایی که موجب جذب آب فراوان در بدن میشود مهدی را در حقیقت چاق کرده بودند و با دادن قرصهای مخدر چنان بر سر او آورده بودند که مهدی در موقع صحبت کردن در بیدادگاه کلماتش را پی در پی فراموش میکرد و مجبور بود جمله‌ای بروی کاغذ بنویسد و سپس بیان کند و این حالت راحتی روزنامه‌نگاران هم نوشتند که مهدی در دادگاه با مکنهای طولانی صحبت میکرد و تازه این همه دفاعیات پر شور از پس چنین ماجراهائی دردناک ضد انسانی بود که بر سر او آورده بودند. دفاعیات مهدی در دومین دادگاه بسی شور انگیز بود.

مهدی هیچ تردید نداشت که او را خواهند کشت. بمهدی گفته شده بود اگر در دادگاه کوتاه بیاید تنها تخفیفی که به او خواهند داد این خواهد بود که او را تیرباران کنند و اگر بشیوه‌ای که در دادگاه اول رفتار کرد بدفاع بپردازد او را در زیر شکنجه خواهند کشت. برای مهدی با توجه باینکه خاطره‌های بس دردها که از شکنجه بر جان و تن داشت، این امتیاز بزرگی بود که تیرباران شود ولی مهدی این معامله آخر را هم نپذیرفت در آخرین دیدار بعادر و پدرش گفته بود: "دیگر احساس میکنم که پیکرم تحمل کوچکترین شکنجه‌ای را ندارد

اما روح همچنان سالم و شکست ناپذیر است " و همچنانکه در دفاعیات پر شورش گفت :

"میدانم که مرا بعد از این دادگاه شکنجه خواهند کرد و خواهند کشت بگذار شکنجه کنند و بگذار رگ و پوست ما در راه خلق فدا شود، تا ظلم هست مبارزه هست، و تا مبارزه هست شکست و پیروزی هست ولی سرانجام پیروزی متعلق بخلق است... " ما اراده کرده ایم تا برای کسانی که در زمین به آنها ستم روا میشود رهبرانی بفرستیم و آنها را وارثین بر حق جهان سازیم " .
(قرآن - قصص ، ۵)

وقتی که مهدی از توطئه های که برای بی آبرو کردن او و سازمانش و جنبش عادلانه خلقش دشمن تدارک دیده بود، آگاه شد، در مقابل نگاه استفهام آمیز کسانی که میخواستند لحظه های در صداقت و استواری مهدی تردید بخرج دهند میگفت: "اینکه ما را اینگونه در معرض تهمت های ناروا قرار میدهند، نشانه این است که دشمن را خشمگین کرده ایم .

بهر رو آنچنانکه از دفاعیات پر شور مهدی که اکنون در دست است بر می آید مهدی علیرغم دردناکترین شکنجه های جانگیر که بر او وارد آوردند، علیرغم جوانی و ناگزیر تجربه کمترش و علیرغم انواع نیرنگهایی که برای او ساز کردند دست بچنان دفاع جانانه و پر شوری از خلق و انقلاب و آرمان مقدس زد که شعله های خشم و معصومیت و شجاعت از آن زبانه میکشید .

مهدی ۱۹ ساله را در بیدادگاه شاه جنایتکار به سه بار اعدام محکوم کردند سه بار اعدام نشانه نهایت خشم و کینه دشمن نسبت به مهدی ۱۹ ساله بود که دیگر نه تنها در اسارت بود، بلکه داغهای عمیق شکنجه سلامت را از او سلب کرده بود، ولی دیگر وجود مهدی ناآرام و مهدی انقلابی، مهدی که از عشق لبریز عشق بخلق و کینه نسبت بدشمنان خلق بود، برای دشمن تحمل ناپذیر بود، همچنانکه با و قول داده بود او را در روز ۱۵ شهریور در

ساعت ۱۲ ظهر در زیر شکنجه وحشیانه و نامحدود تکه تکه کردند و بشهادت رساندند . سپس اعلام کردند که او را در سحرگاه پنج شنبه ۱۶ شهریور تیرباران کردند .

این آخرین کلام مهدی در بیدارگاه شاه جنایتکار است :

"خداوند اراده کرده است که ستمدیدگان را وارثین بر حق جهان سازد خلقها مجریان این اراده الهی هستند . هدف ما چیزی جز بهروزی خلق ، جز در هم شکستن هر گونه روابط ظالمانه اجتماعی و اقتصادی و استوار ساختن تعالیم انقلابی اسلام در جامعه نیست .

جامعهای آزاد ، بی طبقات و توحیدی ، جامعه ایده آل ماست .

یا ما سر خصم را بکوبیم به سنگ یا او سر ما بدار سازد آونگ
القصه در این زمانه پر نیرنگ یک کشته بنام به که صدزنده به ننگ
وسیعلموا الذین ظلموا ای منقلب بنقلبون . بزودی ستمگران خواهند دانست

چگونه آنها را در هم میکوبیم .
افتخار بر مادر قهرمان مهدی و
احمد شهید که از فرزنداناش
خواست که هرگز ننگهایشان را بر
زمین نگذارند وخواست آنها را
زنده ببیند مگر پس از پیروزی .
خلقی که خون مهدیها را در راه
رهیدن از اسارت فدا کرده است
هرگز روی تسلیم نخواهد دید .
شعلهای را که ۱۹ساله فرا راه خلق
ستمیده خود برافروخت ، هرگز
فرو نخواهد مرد .

اکنون از مهدی دلیر در شکنجه گاه شاه خائن یاد میکنیم .

مهدی رضائی شهید ، پایمرد ۱۹ ساله

مهدی در یک برخورد خیابانی پس از کشتن یکی از کماندوهای ساواک اسیر شد زنده ، سعی که به منظور خودکشی خورده بود ناکافی بود ، پس تنها یک راه برایش بجای ماند ، پایداری او مهدی نیز همین یگانه راه بجا مانده را پیمود ، و سرافراز .

آزار و شکنجه گاه اوین پانزده شبانه روز پیاپی همه انواع شکنجه ها را بر روی کالبد و روانش پیاده میکنند . از مشت و لگد گرفته تا دستبند قیاسی و آویختن به چنگل ، تا سوزاندن و تازیانه با کابل برق بر کتف پا ، و مهدی پایمردانه در زیر همه اینها پایداری میکند . در همین روزها است که یکبار مهدی دلیر خود را بمردن میزند ، دژخیم شکنجه را رها میکند . مهدی جم نمیخورد . دژخیم گوشش را بر سینه مهدی میگذارد در این هنگام مهدی با چنگ گلوی دژخیم را میگیرد ، فشار خفه کننده ای که از کینه بدشمنان خلق و عشق لبریز بود ، دژخیم را رو به مرگ میکشاند و اگر دیگر بار و اراذل ضد انقلاب نریخته بودند بیگمان مهدی خود در زیر شکنجه جلاد خود را کشته بود . نتیجه این رفتار مهدی از پیش آشکار است : شکنجه ها بیشتر و له کنند تر شدند ولی روان نشکسته همواره توان آنرا دارد که کالبد شکسته را بدوش کشد . ولی مهدی روان شکست ناپذیری داشت ، پس کالبد زخمی و لهیده اش را دلیرانه افراشته نگه میداشت . سپس او را بر روی اجاق گاز نشانندند و پس لمبرو پشت او را سوزاندند ، و ساعتها سوزاندند بدنبال این شکنجه آدمی دیگر نمیتواند بروی پای خود راه برود ، و از این رو دژخیمان ناچارند زیر بغل چریک را بگیرند و به این سو و آن سو بکشانند . . . ولی مهدی به چنین کاری خشنود نبود ، او نمیخواست زیر بغلش را دژخیمان ضد انقلاب بگیرند و پس بر روی زانو و دست ، چهار دست و پا راه میرفت ، و این تازه همه حماسه

نیست. مهدی در همان حال و حتی هنگام بیرون آمدن از اطاق شکنجه سوزاندن با اجاق گاز دلیرانه شعار میداد، دلیرانه لشارت میداد و دلیرانه به پایداری و نبرد میخواند.

نابود باد استعمار! جهان توحیدی و بی طبقه ساخته خواهد شد!
خلق‌ای جهان انقلاب کنند! شکنجه کشک است! از آن نهراسید! پایداری آدمی را پایانی نیست!

بیهوده نیست که مهدی در دفاعیات خود میگوید:
"پانزده روز زیر شکنجه بودم، فشار خونم به نرسیده بود و ۲۰ کیلو لاغر شده بودم"

راستی این است که پایداری چریک مهدی دیگر شکنجه‌گرها را شکنجه میداد و از همین روست که دژ خیمان به خفت‌بارترین شیوه‌های آویزند ثابتی مقام امنیتی رذل که شکنجه چی مخصوص مهدی از ابتدای دستگیریش تا به آخر بود، بعد از اطلاع از دفاعیات دلیرانه مهدی در بیدادگاه در دهان مهدی می‌شاشد. چنانکه بما آگاهی رسیده است، این رفتار را شاهنشاه آریامهر شخصاً پس از گزارش که از پایداری مهدی این چریک نوزده ساله به پیشگاهش پیشکش میکنند، دستور میدهند!

شاهنشاه آریامهر چنین می‌پنداشتند که با این رفتار مهدی را میتوان از درون خرد کنند، ولی این پندار سخت شاهانه بود. یعنی ابله‌خانه بدینسان مهدی به هر چه حقیرتر و پلیدتر بودن دشمن و هر چه بر حق‌تر و پاکیزه‌تر بودن راهش، هر چه بیشتر بی‌میبرد، و پس پایداری خود را افزونی داد.

چگونگی آورد و برد مهدی به بیدادگاه نظامی ارتجاع-استعمار خود داستان دیگری است.

آورد و برد مهدی بیدادگاه نظامی ارتجاع-استعمار بدینسان اجرا

میشد که مهدی را دمر بر کف اتومبیل، در پاگرد صندلی پشت میخواباندند و چهار تن از کارمندان سازمان امنیت برای تاراجگیران خلق و صندل پشت می نشستند و پاهایشان را بر روی پیکر این دوستدار جانباخت خلق می گذاشتند گفتن ندارد زیرا بخود آشکار است که آن پاها در راه بر پیکر مهدی چه میکردند همین اندازه بگوئیم که به آنها آموخته بودند در سر راه شوخی کنان هر رفتاری را که از مغزشان میگذرد برای خرد کردن روحیه مهدی انجام دهند. کوچکترین آهنگهای تند می گذاشتند و همپای آن بر روی کمر و سر و پشت مجاهد انقلابی خلق پای می کوبیدند. رفتار مهدی در این هنگام دانستنی است. مهدی آرام یا بلند، بهر روز زمزمه میکرد: شکبیا باش، شکبیا (شکبایی در برابر شکنجه‌های ضد انقلاب یگانه راه رستگاری هر انقلابی است. پس پایداری کن این شب میگذرد، همه شبها میگذرند، روز سی آید. نگاه با گلخندش و خورشید با تیفه‌های سرخ آفتاب، الیس الصبح بقریب؟" (آیا با مداد نزدیک نیست؟ - قرآن، هود ۸۳) چرا نزدیک است، پس شکبیا باش، پس با خمی انقلابی شکبایی میگیرد، شکبایی ای انقلابی!

بهر رو بهمان گونه که مهدی خود گفته بود، رایی را که پیشاپیش مشخص شده بود، رسمیت شعبده بازی، مهدی به تیر باران شدن محکوم شد. و بنا به ادعای دستگاه خبری ضد انقلاب، مهدی روز ۱۶ شهریور پنجشنبه ساعت ۵ صبح تیر باران شد. ولی مهدی را هرگز تیر باران نکردند مهدی را همچون دلاوران شهید احمدزاده و بندیع زادگان، پس از محاکمه بار دیگر بزیر شکنجه بردند، ولی نه برای کشانیدنش به تلویزیون یا اقرار گرفتن، بلکه برای هر چه دردناکتر و دهشتناکتر کشتنش!

و پس شکنجه پشت شکنجه، پیاپی و بدون درنگ، بگونه‌ای شبانه‌روزی چندان دنبال شد تا سرانجام دوستدار پیکارگر خلقها، کسی که جگرش از این همه ستم و بیداد آریامهر و استعماری سراپا سوخته بود، سوخته دل ولی

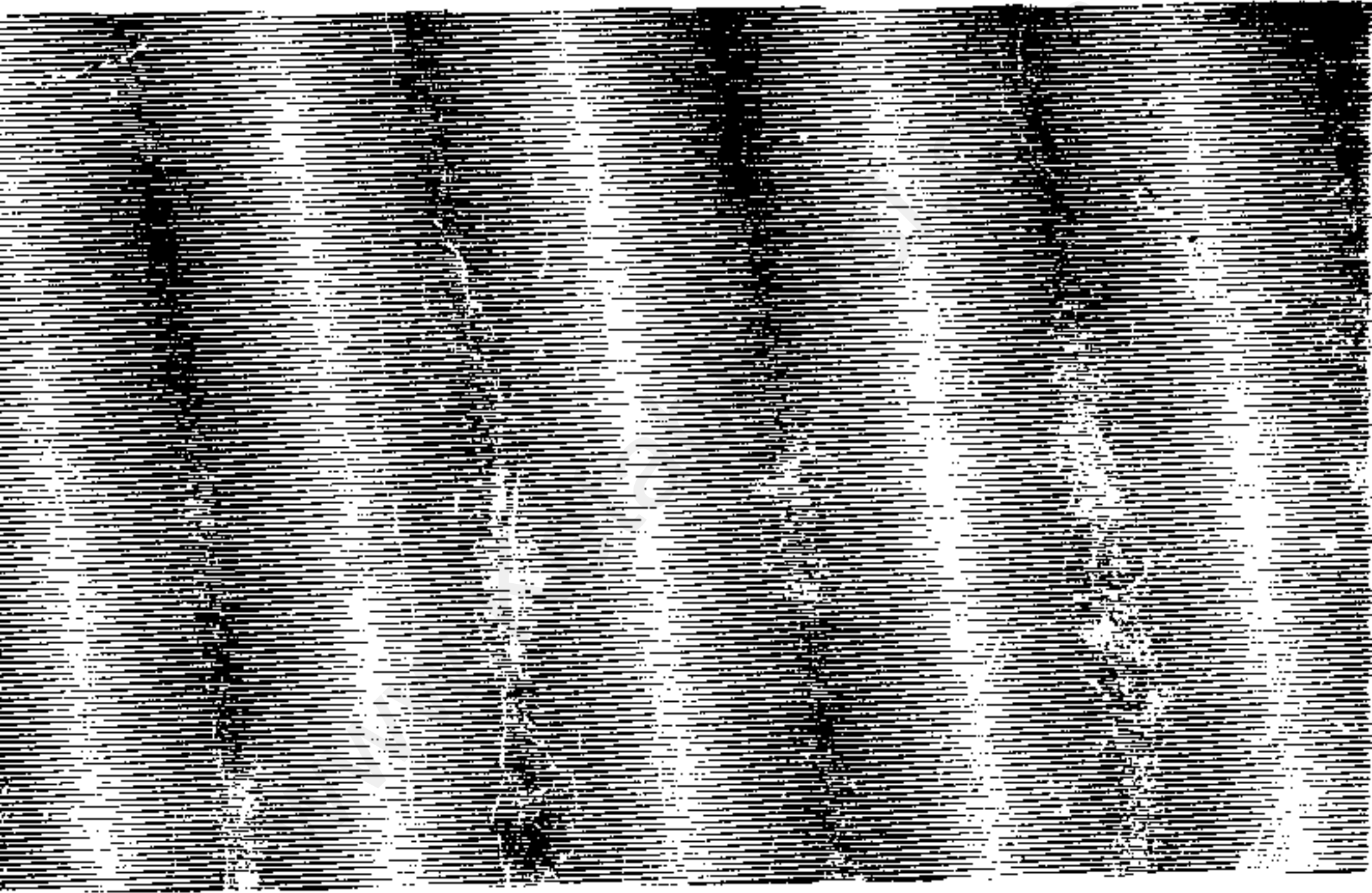
انقلابی جان داد، روز و ساعت شهادت مهدی همان روز و ساعتی نیست که
ضد انقلاب گفته: مهدی دلیر در روز چهارشنبه ۱۵ شهریور ساعت ۱۲ ظهر
بود که دیگر زیر شکنجه پیکر بیجانش حرکتی از خود نشان نداد، در ساعت
۷ بعد از ظهر روز پنجشنبه ۱۶ شهریور پیکر تکه تکه اش در بهشت زهرا بخاک
سپرده شد که سوگند گاهی است برای همه دلدادگان براه رستگاری خلق.

بر سر سنگ خفتگان خونین او چنین نوشته:

مهدی رضائی "مقداد"

اردیبهشت ۱۳۳۲ - شهریور ۱۳۵۱

خاطره پایمردیها و دلاوریها تا ابد در دل خلقها تا ابد جاویدان باد.



56-100